

تلخ برای زن بابا، شیرین برای اولدوز

در آشپزخانه، بابا و زن بابا و پری دور اجاق جمع شده بودند و تکه های گوشت را یکی پس از دیگری می چشیدند و تف می کردند. هنوز مقدار زیادی گوشت از قناری آویزان بود، گذاشته بودندش که فردا یک جا قورمه کنند. بابا تکه ای برید و چشید. نپخته اش هم تلخ و بد طعم بود. گفت: نمی دانم پیش از مردن چه خورده که این جوری شده.

زن بابا گفت: هیچ چیز نخورده. دختره زهر چشمش را روش ریخته. اکبیری بد ریخت!..

بابا گفت: گاو را بی خود حرام کردیم، هی به تو گفتم بگذار از قصابی گوشت بخرم، قبول نکردی...!

زن بابا گفت: حالا گاو به جهنم، من خودم دارم از پا می افتم. بوی گند دلم را به هم می زند...!

پری بازوش را گرفت و گفت: بیا برویم بیرون.

زن بابا روی بازوی پری تکیه داد و رفت نشست لب کرت و گفت: اولدوز را صدایش کن بیاید این گوشت ها را ببرد بدهد خانه ی کلثوم. بوی گند خانه را پر کرده. کلثوم همسایه ی دست چپ شان بود. شوهرش در تهران کار می کرد. کارگر آجرپز بود. پسر کوچکی هم داشت به اسم یاشار که به مدرسه می رفت. خودش اغلب رخت شویی می کرد.

پری دوید طرف اتاق و صدا زد: اولدوز، اولدوز، مامان کارت دارد. می روی خانه ی یاشار.

اولدوز داشت برای عروسکش تعریف یاشار را می کرد که صدای پری صحبت شان را برید.

عروسک سخن گو گفت: اگر میل داری خبر حرف زدن مرا به یاشار هم بگو.
اولدوز گفت: آره، باید بگویم.

آن وقت رفت به حیاط. نور چراغ برق سر کوچه حیاط را کمی روشن می کرد. زن بابا نشسته بود و عق می زد و بالا می آورد. بابا قابلمه را آورده و گذاشته بود پای درخت توت. کف دستش روی پیشانی زن بابا بود.

پری به اولدوز گفت: قابلمه را ببر بده کلثوم.

زن بابا گفت: نشینی با آن پسره ی لات به روده درازی!.. زود برگرد!..

اولدوز گفت: مامان، تو خودت چرا گوشت نمی خوری؟

زن بابا با بی حوصلگی گفت: مگر توی بینی ات پنبه تپانده ای، بوی گندش را نمی شنوی؟.. برش دار ببر.

پری به زن بابا گفت: اصلاً، خانم باجی، این گاو وقتی زنده بود هم، گوشت تلخی می کرد. حیوان نانجیبی بود.

بابا چیزی نمی گفت. برگشت اولدوز را نگاه کند که دید اولدوز تکه های گوشت را از قابلمه در می آورد و با لذت می جود و می بلعد. یک هو فریاد زد: دختر، این ها را نخور مریضت می کند.

همه به صدای بابا برگشتند و اولدوز را نگاه کردند و از تعجب بر جا خشک شدند.

بابا یک بار دیگر گفت: دختر، گفتم نخور. تف کن زمین.

اولدوز گفت: بابا، گوشت به این خوبی و خوشمزگی را چرا نخورم؟

پری گفت: واه، واه! مثل لاش خورها هر چه دم دستش می رسد می خورد.

زن بابا گفت: آدم نیست که.

اولدوز تکه ای دیگر به دهان گذاشت و گفت: من تا حال گوشت به این خوشمزگی

نخورده ام.

زن بابا چندشش شد. پری رو ترش کرد. بابا ماتش برد. اولدوز باز گفت: چه عطری!.. مزه ی کره و گوشت مرغ و این ها را می دهد، مامان ...

زن بابا که دست و روش را شسته بود، پا شد راه افتاد طرف اتاق و گفت: آن قدر بخور که دل و روده ات بریزد بیرون. به من چه.

بابا گفت: بس است دیگر، دختر. مریض می شوی. ببر بده خانه ی کلثوم.

اولدوز گفت: بگذار یکی دو تا هم بخورم، بعد.

بابا و پری هم رفتند تو. زن بابا در اتاق این ور و آن ور می رفت و دست روی دلش گذاشته بود و می نالید. بابا و پری که تو آمدند گفت: بوی گند همه جا را پر کرده.

پری گفت: بوی نفت است، خانم باجی.

زن بابا گفت: یعنی من این قدر خرم که بوی نفت را نمی شناسم؟!..وای دلم!..

روده هام دارند بالا می آیند... آ...خ!..

بابا گفت: پری خانم، ببرش حیاط، هوای خنک بخورد.

پری دست زن بابا را گرفت و برد به حیاط. اولدوز هنوز نشسته بود پای درخت با لذت و اشتها گوشت می خورد و به به می گفت و انگشت هاش را می لیسید. زن بابا داد زد: نیم وجبی، دیگر داری کفرم را بالا می آری. گفتم بوی گند را از خانه ببر بیرون!..

اولدوز گفت: مامان بوی گند کدام بود؟

زن بابا قابلمه را با لگد زد و فریاد کشید: این گوشت های گاو گر ترا می گویم. د پاشو بوش را از این جا ببر بیرون!.. دل و روده هام دارد بالا می آید.

اولدوز گفت: مامان، بگذار چند تکه بخورم، گرسنه ام است.

زن بابا موهای اولدوز را چنگ زد و سرش داد زد: داری با من لج می کنی، توله سگ!

بابا به سر و صدا از پنجره خم شد و پرسید: باز چه خبر است؟

زن بابا گفت: تو فقط زورت به من بدبخت می رسد. هی به من می گویی با این زردنیو کاری نداشته باشم. حالا ببین چه لجی با من می کند. اولدوز قابلمه را برداشت و رفت طرف در کوچه. پشت در قابلمه را زمین گذاشت و حلقه را گرفت و یک پاش را به در چسباند و خودش را بالا کشید و در را باز کرد و پایین آمد. قابلمه را برداشت و بیرون رفت. زن بابا دنبالش داد کشید: در را نبندی!...

**منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها
(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴